


نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل ساحت‌های ساختاری کلمه «الرحمن»

صادق زرین‌مهر / طلبه پایه سوم حوزه علمیه امیرالمؤمنین (ع) لویزان تهران

sadegh.zarinmehr@gmail.com

 orcid.org/0009-0005-6123-2002

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲

چکیده

معناشناسی و تفسیر دقیق کلمه «الرحمن» نیازمند واکاوی ادبی این لفظ است. نظرات متعددی درباره شئون گوناگون ساختاری کلمه «الرحمن» وجود دارد که با توجه به انفکاک‌ناپذیری ساحت ساختاری از یکدیگر، اتخاذ قوی در هریک، سبب حصول نتیجه‌ای متمایز در ساحت دیگر می‌شود. بنابراین لازم است تحلیلی جامع از همه شئون ساختار این کلمه و تبیین رابطه آنها با یکدیگر ارائه شود. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی به این موضوع پرداخته است. برخلاف نظر برخی، ادعای عجمیت و ارتجال، برای «الرحمن» مردود است. با تفحص در استعمالات، نظری جدید برای این کلمه ذیل عنوان «مشترک لفظی» بودن آن ثابت گردید که سبب وجود دو منشأ اشتقاق متمایز می‌شود: (۱) «رحمة» به معنای مشهور آن؛ (۲) «رحم» به معنای نزدیکی. تتبع در استعمالات قرآنی و روایی، بیانگر اراده هر دو استعمال وصفی و علمی برای «الرحمن» است. هیأت اشتقاقی این کلمه برخلاف نظر مشهور، منحصر در صیغه مبالغه نیست و صفت مشبیه نیز می‌تواند باشد. نوع الف و لام در حالت علمی با توجه به علمیت بالغیه، زائده غیر لازم و در حالت وصفی، عهد ذهنی یا حضوری است.

کلیدواژه‌ها: الرحمن، تجزیه کلمه، صرف، لغت، مشترک لفظی، مشتق، صفت مشبیه.

یکی از شیوه‌های تفسیر قرآن، تفسیر ادبی است که بخشی از آن با استفاده از علم لغت و صرف، ساختار مفردات آیه را شرح می‌دهد و در سایه تجزیه ساختار کلمه، به معناشناسی آن می‌پردازد. در این زمینه، آیه «بسم الله الرحمن الرحیم» از آن نظر که اولین آیه مصحف شریف است و کاربرد زیادی دارد، مد نظر ویژه مفسران و ادیبان قرار گرفته است. یکی از مفردات این آیه، کلمه «الرحمن» است که دست یافتن به تحلیلی اجمالی از ساختمان کلمه آن، ساده به نظر می‌رسد، ولی با تتبع بیشتر در تفاسیر و اقوال ادیبان، با نظرات متعددی درباره شئون ساختاری این کلمه (نظیر اصل مشتق یا جامد بودن آن، صفت مشبیه یا صیغه مبالغه بودن آن) مواجه می‌شویم. بسیاری از این شئون ساختاری و صرفی به یکدیگر وابسته است و نمی‌توان هریک را به صورتی مستقل از سایر شئون لحاظ نمود. این امر سبب اهمیت یافتن ارائه تحلیلی جامع از تمام شئون این لفظ است که در آن رابطه ساخت‌های گوناگون ساختاری با یکدیگر بیان گردیده و میزان اثرگذاری متقابل آنها بررسی شود. برای دستیابی به چنین هدفی، شایسته است به سوالات ذیل پاسخ دهیم:

- آیا اساساً این کلمه عربی است یا آنکه نظر قائلان به عجمه بودن آن صحیح است؟

- به فرض عربی بودن آن، آیا این کلمه مشتق است یا طبق قول برخی، جامد است؟

- اگر این کلمه مشتق باشد، مشتق^۱ منه آن چیست؟

- لفظ «الرحمن» در استعمالات قرآنی و روایی به شکل علم به کار رفته است یا وصف؟

- آیا این کلمه مطابق قول مشهور فقط صیغه مبالغه است، یا می‌تواند صفت مشبیه هم باشد؟

در پژوهش حاضر، اقوال گوناگونی درباره هر سؤال مطرح و سپس با تحلیل و نقد اقوال با مبانی اخذ شده از ادبیات عرب، قول صحیح انتخاب گردیده است. در صورتی که اقوال مطرح گردیده هریک به نوبه خود دچار نقص یا اشکالی باشد، سعی شده است قول جدیدی ارائه شود که خالی از اشکالات و نقایص موجود در اقوال دیگر باشد. همچنین در مباحثی که قول صریحی از مسئله محل بحث یافت نشود، با استفاده از مبانی ادبیات عرب به تحلیل این مسئله پرداخته شده است.

تنها پیشینه یافت‌شده که مطابق با هدف این پژوهش، به شکلی جامع ساختمان این کلمه را بررسی کرده، تحلیلی است که شهید مصطفی خمینی در کتاب تفسیر خود ارائه نموده است. پژوهش حاضر در عین تلاش برای تحلیل تحقیقات پیشین، در راستای تحقق جامعیت بیشتر، بحث جدیدی را نیز درباره «نوع الف و لام» این کلمه مطرح کرده و رابطه آن را با نتایج حاصل در شئون ساختاری دیگر این کلمه مشخص نموده است.

همچنین در مبحث «مبدأ اشتقاق» با تفحص در روایاتی که این کلمه در آن استعمال شده، نتیجه‌ای جدید درخصوص مشترک لفظی بودن این کلمه ثابت گردیده است. مؤلف در مبحث هیأت اشتقاقی نیز به نتیجه‌ای متفاوت دست یافته است.

۱. عربی یا سریانی؟

اولین مسئله‌ای که باید در خصوص کلمه «الرحمن» بررسی شود، عربی یا عجمه بودن آن است؛ زیرا بررسی معنای ماده و هیأت آن نیازمند مشخص شدن دامنه زبانی این کلمه است و در صورت اثبات عجمیت این لفظ، روند تحلیل بسیاری از مباحث ادبی درباره هیأت صرفی این کلمه تغییر خواهد نمود. درباره اصل عربیت «الرحمن» دو دیدگاه وجود دارد:

آنچه از قول لغت‌شناسان، ادیبان و مفسران برمی‌آید آن است که این کلمه عربی است (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۲۷۸؛ استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۹؛ سیوطی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۷۲؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۶۳ طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵).

در مقابل قول مشهور، برخی معتقد به عجمه بودن این کلمه هستند:

- در کتاب *تاج العروس* (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۲۷۸) و *لسان‌العرب* (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۳۱) آمده که *ابی‌عباس* مطابق نقل *ازهری*، درباره قول خداوند متعال، «الرحمن الرحیم» (فاتحه: ۱) گفته است: این دو کلمه به این علت در کنار هم آمده‌اند که «الرحمن» عبرانی و «الرحیم» عربی است. مطابق این نقل، علت جمع این دو کلمه در کنار هم آن است که «الرحیم» ابهام و عجمیت «الرحمن» را از بین ببرد (ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۲).

- *میرد* نیز با استشهداد به کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه در آیه شریفه بسمله، مطابق آنچه *ابن‌نباری* در کتاب *الزاهر* گفته است، اعتقاد دارد که «الرحمن» نامی عبرانی است. زجاج و *احمدبن یحیی* نیز چنین نظری دارند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۰۴).

- در *مجمع‌البیان* نقلی از *ثعلب* آمده که او قائل به عدم عربیت کلمه «الرحمن» است و استدلال وی به آیه «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» (فرقان: ۶۰) است که نشان می‌دهد عرب آن زمان درکی از کلمه «الرحمن» نداشته است (ر.ک: طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵). *ثعلب* و *میرد* اصل این کلمه را «رخمان» (با خاء) می‌دانند که برای این مطلب، می‌توان به بیت جریر استناد نمود (ر.ک: *سمین*، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۲؛ *ابن‌منظور*، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۳۴).

أَوْ تَتَّكُونَ إِلَى الْقَسْتَنِ هَجْرَتِكُمْ وَ مَسْحُكُم صَلْبَهُمْ رَحْمَانِ قَرَبَانَا

- در *قاموس قرآن* (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۷۵) برای عجمیت این لفظ به مشابه لغوی آن در روایتی استناد شده که در *مجمع‌البحرین* ذیل ماده «رهم» آمده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۷۷). این روایت در تفاسیر *الصابغی* (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۴۹)، *البرهان* (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۱۳) و *نورالتقلین* (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۶۶) نیز دیده می‌شود. در این روایت، حضرت نوح علیه السلام روی کشتی چنین دعا می‌کند: «یا رهمان اتقن» که امام معصوم تأویل آن را «یا رب أحسن» (پروردگار! احسان کن) بیان می‌کند.

– در تفسیر قرطبی آمده است که در صلح حدیبیه پیامبر اکرم ﷺ امر به نوشتن «بسم الله الرحمن الرحيم» کردند که سهیل بن عمرو گفت: «نمی فهمیم» بسم الله الرحمن الرحيم " چیست؛ لیکن چیزی را بنویس که می شناسیم و آن "بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ" است» (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۰۴).

با نظر به موارد مذکور و در یک جمع بندی ساده، دلایل قائلان به عجمیت «الرحمن» به دو دلیل بازمی گردد:
۱. انس نداشتن عرب با معنای این کلمه و استناد به آیه «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» (فرقان: ۶۰) و قول سهیل بن عمرو در ماجرای صلح حدیبیه؛

۲. وجود کلمه مشابه عجمه؛ نظیر «رخمان» در شعر جریر و «رهمان» در دعای حضرت نوح علیه السلام.
با نظر به استعمالات عرب متوجه می شویم که این کلمه در بین عرب معنای مشخص و مشهوری داشته و عجمی نبوده است. برای مثال، شنفری چنین سروده است (ر.ک: طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵):

ألا ضربت تلك الفتاة هجينها ألا ضرب الرحمن، ربي، يمينها

در شعر سلامه بن جندل طهوری نیز کلمه «الرحمن» استعمال شده است (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰):

عجلتم عليه قد عجلنا عليكم و ما يشأ الرحمن يعقد و يطلق

زیرین عمرو بن نفیل نیز این کلمه را به کار برده است (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴۳):

ولكن أعبد الرحمان ربي ليغفر ذنبي الرب الغفور

همچنین اینکه مسیلمه کذاب خود را «الرحمن» نامید، حاکی از معهود بودن معنای این کلمه نزد عرب قبل از اسلام است (ر.ک: خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۵).

اما اینکه قائلانی نظیر ثعلب برای عجمیت به آیه «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» (فرقان: ۶۰). استناد کرده اند، این عربی چنین پاسخ داده که آنچه نزد سائلان مجهول بوده اصل صفت «رحمة» است و نه موصوف (ذات متصف به صفت رحمت) و از همین نظر است که آیه به جای استفهام به وسیله «من» که غالباً برای ذوی العقول است، از کلمه «ما» استفاده نموده است (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۰۴).

علاوه بر پاسخ فوق، می توانیم آیه را بر استفهام غیر حقیقی حمل کنیم؛ زیرا این کلمه مطابق اشعاری که ذکر شد، نزد عرب معنای معهودی داشته است (ر.ک: خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۵). با قرینه «أَسْجُدْ لِمَا تَأْمُرُنَا» (فرقان: ۶۰) به نظر می رسد که سائلان در آیه شریفه به علت برخی اغراض (مانند تمسخر، تهور و تحقیر) چنین سؤالی را پرسیده اند؛ مثل اینکه شخص زید نزد دو تن شناخته شده باشد و یکی از آن دو، دیگری را تهدید کند که در صورت انجام فعل مشخصی، آن را به زید اطلاع می دهد و فردی که تهدید شده است در جواب بگوید: «زید دیگر کیست؟! / الوسی نیز با قرینه مذکور، استفهام آنها را حقیقی نمی داند (الوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۴۰).

اما درباره قول سهیل بن عمرو نیز به نظر می رسد که سخن او از روی عناد و لجاجت است، نه آنکه حقیقتاً نفهمد «الرحمن» به چه معناست؛ زیرا پس از آنکه به پیامبر اکرم ﷺ گفت: «أَكْتُبُ مَا نَعْرَفُ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» (بنویس آنچه را که می شناسیم: [بنویس] «بسمک اللهم»)، حضرت رسول فرمودند: «أَكْتُبُ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ» و او در

پاسخ گفت: «اگر می‌دانستیم تو رسول او هستی، از تو تبعیت می‌کردیم» (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۲۷۷). مشخص است که انکار نوشتن «رسول‌الله» توسط او، از روی نفهمیدن معنای «رسول‌الله» نیست که دال بر عجمیت این عبارت باشد.

با توضیحات مزبور، دلیل اول قائلان به عجمه بودن «الرحمن» رد می‌شود. درباره دلیل دوم نیز باید توجه داشت که شواهدی مبنی بر استعمال این لفظ در دیگر زبان‌های سامی (نظیر زبان سریانی و آرامی) وجود دارد (ر.ک: مشکور، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۸۴). ولی چنین استعمالاتی حداکثر بر ریشه مشترک این زبان‌ها دلالت دارد و اخذ این کلمه به شکل عجمه و غیرمأنوس در زبان عربی را اثبات نمی‌کند. به‌ویژه در *العین* که اولین کتاب لغت عربی است، این لفظ در کنار لفظ «الرحیم»، مشتق از ماده عربی «رحمة» دانسته شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۴).
با توضیحاتی که درباره هریک از دو دلیل گذشت، به نظر می‌رسد که «الرحمن» عجمه نیست و قول اول درباره آن صحیح است.

۲. مشتق یا جامد؟

پس از اثبات عربیت «الرحمن» باید اصل مشتق یا جامد بودن آن را بررسی کرد؛ زیرا تعیین هیأت خاص اشتقاقی (نظیر صفت مشبیه یا صیغه مبالغه) که علما برای این کلمه بیان کرده‌اند، فرع بر اثبات اصل اشتقاق آن است. در این زمینه نیز دو قول وجود دارد:

گروهی معتقدند که این کلمه جامد است و این ادعا به سه دلیل می‌تواند صحیح باشد:

یکم. وزن «فعلان» به عنوان زن وصفی معرفی شده است که از فعل لازم ساخته می‌شود (ابن‌مالک، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۲۹) و به فرض اشتقاق این کلمه، باید مشتق از فعل «رَحِمَ» باشد، در حالی که این فعل متعدی است (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹).

دوم. در صورت پذیرفتن اشتقاق، باید ماده آن «رحمة» باشد که با توجه به تعدیه این ماده، باید مفعولی برای آن ذکر شود، در حالی که «الرحمن» به شکل مطلق استعمال شده است (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۰۳). سوم. این کلمه عَلم است و از اسماء مختص خداوند متعال به شمار می‌آید (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۰۳). قول مشهور آن است که «الرحمن» مشتق است. بسیاری از لغت‌شناسان، مفسران و ادیبان در ذیل کلمه مزبور از تعیین هیأت صرفی صفت مشبیه یا صیغه مبالغه برای این کلمه بحث می‌کنند که دال بر مشتق دانستن این کلمه نزد آنهاست (ر.ک: جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۲۷۸؛ استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۹؛ سیوطی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۷۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۹؛ طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵).
با دقت در دلایل قول اول - به ترتیب - دلایل رد آنها را ذکر می‌کنیم:

درباره دلیل اول قائلان به جامد بودن، باید گفت: لازم نیست وزن «فعلان» برای وصفیت، حتماً از فعل لازم ساخته شود. برای مثال، صیغه مبالغه غیر از پنج وزن قیاسی «فَعَالٌ»، «فَعُولٌ»، «مِفْعَالٌ»، «فَعِيلٌ» و «فَعِلٌ»، دارای اوزان سماعی نیز هست (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۵۹؛ یعقوب، ۱۳۶۷، ص ۴۲۲) و اشکالی ندارد که وزن «فعلان»

از اوزان سماعی صیغه مبالغه باشد - که از انواع وصف است - باشد - و اتفاقاً اینکه طبق نظر مشهور، کلمه «الرحمن» صیغه مبالغه دانسته شده (ر.ک: ذیل عنوان «صفت مشبیه یا صیغه مبالغه؟» در همین مقاله)، نشان می‌دهد که این وزن به عنوان وزن سماعی صیغه مبالغه پذیرفته شده است.

علاوه بر توضیح مزبور، حتی به فرض پذیرش لازم بودن وصفی که از این وزن ساخته می‌شود، باز هم دلیل اول قائلان به جامد بودن «الرحمن» رد می‌شود. این رد نیاز به مقدمه‌ای دارد و آن اینکه وزن «فعلان» از اوزان صفت مشبیه است (استرآبادی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۱۴۴). صفت مشبیه از فعل لازم ساخته می‌شود؛ اما این فعل لازم اعم از لازم وضعی و نقلی است.

«لازم وضعی» آن است که فعل از ابتدا به شکل لازم و بدون مفعول وضع شده باشد؛ مثل «حَسَنَ» که صفت مشبیه آن «حَسَنَ» است (ر.ک: صبان، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۵).

«لازم نقلی» آن است که اصل وضع فعل به شکل متعدی بوده است، اما آن را به حالت لازم بر وزن «فَعْلٌ» نقل دادیم و سپس صفت مشبیه را از آن ساختیم؛ مثل «عَلِمَ» که متعدی است و پس از نقل به «عَلَّمَ»، صفت مشبیه «علیم» را از آن ساختیم (ر.ک: صبان، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۵) تا منافاتی با ساخت صفت مشبیه از ماده لازم نداشته باشد. چنین نقلی به «فَعْلٌ» در باب افعال مدح و ذم نیز وجود دارد و منحصر به صفات مشبیه نیست (ر.ک: سیوطی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۱۸)، بلکه اساساً ابن‌هشام (۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱۹) یکی از اموری را که سبب لازم شدن فعل متعدی می‌شود، نقل آن به وزن «فَعْلٌ» می‌داند که این امر برای مبالغه در معنای آن فعل صورت می‌پذیرد (ابن‌هشام، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱۹).

«لازم نقلی» با همین عنوان در *الحدائق الندیة* (ر.ک: مدنی، بی‌تا، ص ۵۹۴)، و ذیل عناوین دیگری مثل «لازم عند الاشتقاق» در شرح *ملاجامی بر الکافیة* (ر.ک: جامی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴)، «لازم عروضی» در *حاشیة الصبان علی شرح الاثمنونی* (ر.ک: صبان، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۵) و «لازم حکمی» در *النحو الوافی* (ر.ک: حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۰۶) آمده است.

با توجه به این تقسیم، دلیل اول قائلان به جامد بودن «الرحمن» رد می‌شود؛ زیرا نیازی نیست که صیغه «فعلان» حتماً از فعل لازم به معنای اخص آن که لازم وضعی است، ساخته شود، بلکه مراد از شرط اشتقاق از فعل لازم برای این صیغه، لازم به معنای اعم است که شامل لازم وضعی و نقلی می‌شود و با فرض نقل فعل آن از «رَحِمَ» به «رَحِمَ»، اشکالی باقی نمی‌ماند.

با توضیح مزبور، دلیل دوم آنها نیز رد می‌شود؛ زیرا با نقل صورت گرفته، اساساً معنای آن لازم می‌شود و ذکر مفعول بی‌معنا خواهد بود.

علاوه بر این، به فرض پذیرفتن اشتقاق «الرحمن» از «رَحِمَ» متعدی نیز می‌توان گفت: به علت علمیت آن، ذهن مانوس به ذکر متعلق برای آن نیست و در قرآن نیز نوعاً در مواضع استعمالی لفظ «الله» به کار می‌رود (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۷)؛ مانند «... وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ...» (رعد: ۳۰)؛ «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ...» (اسراء: ۱۱۰)؛ و «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (مریم: ۱۸) که مؤید صحیح بودن عدم ذکر متعلق برای آن است.

همچنین به نظر می‌رسد که این کلمه به علت غرض بلاغی عمومیت، به شکل مطلق آمده و مفعول آن ترک شده است؛ یعنی چون رحمت عامه خداوند شامل تمام موجودات می‌شود، برای اشاره به این شمولیت عامه، موجود خاصی ذکر نشده است تا رحمانیت خداوند محدود به آن باشد. نظیر این مسئله در کلام عرب و قرآن وجود دارد؛ مانند آیه «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَاتُسْرِفُوا» (اعراف: ۳۱) که در آن مفعول به افعال «اکل» و «شرب» ذکر نشده است تا حکم عدم اسراف محدود به ماکول یا مشروب خاصی نباشد، بلکه مراد این است که در هر چه که می‌خورید یا می‌نوشید اسراف نکنید.

مصطفی خمینی در تفسیر خود، از منظری عرفانی - کلامی نیز به این مسئله پاسخ داده است و آن اینکه در علم اسماء بیان شده که بعضی از اسماء مشترک بین ذات، صفات و افعال هستند که ابن‌عربی دو اسم «رب» و «صالح» را برای آن مثال می‌زند. حال اگر ادعا شود که «رحمت» از صفات ذات و ملازم عین ذات است، دیگر با این لحاظ نیازی به ذکر متعلق و طرف دیگر، یعنی «مرحوم» نخواهد بود (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۸) و این برخلاف وقتی است که آن را اسم فعلی خداوند بدانیم که نیاز به ذکر چیزی دارد که فعل خدا بر آن تحقق پیدا کند. علاوه بر پاسخ‌های مزبور، به دو دلیل اول مخالفان اشتقاق «الرحمن» باید گفت: آنها چنین فرض کرده‌اند که در صورت اشتقاق، این کلمه حتماً مشتق از «رَحِمَ رَحِمٌ رَحْمَةً» است، در حالی که فرضی دیگر نیز برای این کلمه می‌توان تصور کرد که دلایل مناسبی نیز دارد و در صورت پذیرش آن، شبهه تعدیه ماده و نیاز آن به مفعول به هیچ وجه پیش نمی‌آید. این فرض در عنوان آتی این مقاله، یعنی «مبدأ اشتقاق» خواهد آمد (ر.ک: ادامه مقاله، «مبدأ اشتقاق»).

در رد دلیل سوم باید گفت: علمیت منافاتی ندارد با اینکه اصل این کلمه مشتق باشد و با هم قابل جمع هستند؛ زیرا ممکن است آن علم بالغلبه باشد؛ مثل علمیت «العلماء» برای حسن‌بن یوسف و «المحقق» برای جعفرین حسین. هر دوی این کلمات از مشتقات (اسم مبالغه و اسم فاعل) هستند که با وضع تعینی به اسمی علم برای مسمای خود نقل داده شده‌اند (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

با رد هر سه دلیل، دیدگاه دوم مبنی بر مشتق بودن آن صحیح است.

۳. مبدأ اشتقاق

با مشخص شدن اصل اشتقاق این کلمه، لازم است کلمه‌ای که «الرحمن» از آن مشتق شده مشخص گردد که هم در معناشناسی این کلمه نقش دارد و هم در مباحث آتی مربوط به نوع وصفیت آن مفید است. درباره مبدأ اشتقاق این لفظ دو قول وجود دارد:

قول مشهور آن است که این کلمه از «رحمة» مشتق شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۴: جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۷؛ جرجانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۰۰؛ طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵). نکته حائز اهمیت در این قول، متعدی بودن این ماده است که سبب احتیاج آن به مفعول می‌شود (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۳۰).

مصطفی خمینی در تفسیر خود نظر جدیدی را درباره ماده «الرحمن» مطرح کرده است (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۹۰). وی اشتقاق آن را برخلاف قول مشهور، از «رَحِم» به معنای قرابت می‌داند که معنای لازمی دارد (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۳۲). او برای قول خود به سه روایت ذیل استناد می‌کند:

یک. «إن رحم الأئمة علیهم السلام من آل محمد صلی الله علیه و آله لتتعلق بالعرش يوم القيامة و تتعلق بها أرحام المؤمنین تقول: یا رب صل من وصلنا و اقطع من قطعنا». قال: و يقول الله تبارک و تعالی: «أنا الرحمن و أنت الرحم، شققت اسمک من اسمی؛ فمن وصلک وصلته و من قطعک قطعته، و لذلك قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الرحم شجرة من الله عزوجل» (صدوق، بی تا - ب، ج ۱، ص ۳۰۲)؛

همانا رحم ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت به عرش تعلق دارد و ارحام مؤمنان نیز به آنها تعلق دارد. می‌گوید: «پروردگارا! ببیوند با کسی که ما را وصل نموده و قطع کن از کسی که ما را قطع کرده است. خداوند می‌فرماید: من رحمان هستم و تو رحم؛ نام تو را از نام خود مشتق کرده‌ام. پس هر که با تو ببیوندد با او می‌پیوندم و هر که تو را قطع کند با او قطع می‌نمایم. بدین روی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «رحم شعبه‌ای از خدای عز و جل است».

دو. «إن الرحم التي اشتقها الله - عز و جل - بقوله: "أنا الرحمن" هي رحم محمد صلی الله علیه و آله، و کل مؤمن و مؤمنة من شیعتنا من رحم محمد صلی الله علیه و آله، و إن إعظامهم من إعظام محمد صلی الله علیه و آله (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳، ص ۲۶۶)؛

به تحقیق رحمی که خداوند متعال آن را با قول خود «أنا الرحمن» مشتق کرد همان رحم محمد صلی الله علیه و آله است و همه مردان و زنان مؤمن از شیعیان ما از رحم محمد صلی الله علیه و آله هستند و بزرگان آنها از بزرگان محمد صلی الله علیه و آله هستند. سه. «أنا الرحمن شققت الرحم من اسمی، فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۲۳۷-۲۳۸)؛ من رحمان هستم؛ رحم را از اسم خود مشتق کرده‌ام. پس هر کس آن را وصل کند، به او وصل شوم و هر کس آن را قطع کند، از او منقطع شوم.

مصطفی خمینی با استناد به روایت مزبور، مؤیدی نیز از تاج العروس آورده که مرتضی زبیدی (۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۲۷۴) در آن با نقل همین روایت می‌گوید: همان گونه که لفظ «رَحِم» از «رحمة» است، پس معنای موجود آن در مردم، از معنای موجود برای خداوند است. پس همانند تناسب لفظی این دو کلمه، معنای این دو نیز با یکدیگر متناسب است (خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۹۱).

برای روشن تر شدن بررسی دو قول، آنها را از دو حیثیت لفظی و مفهومی بررسی می‌کنیم:

از لحاظ لفظی هیچ‌یک از دو قول برتری خاصی نسبت به دیگری ندارد. در قول مصطفی خمینی، «الرحمن» مشتق از «رَحِم» به معنای قرابت است که معنای لازمی دارد و کاملاً با استعمالات «الرحمن» بدون ذکر متعلق سازگار است. ممکن است در نگاه بدوی، این استعمالات با قول مشهور سازگار نباشند؛ زیرا در این قول «الرحمن» مشتق از «رحمة» و متعدی است و نیاز به ذکر متعلق رحمت (مفعول به) دارد، در حالی که در این استعمالات مفعول به ذکر نشده است. لیکن قبل تر به علل عدم ذکر متعلق پرداخته شد و از این نظر، اشکالی متوجه آن نیست (ر.ک: عنوان «مشتق یا جامد؟» در همین مقاله).

در روایاتی که مصطفیٰ خمینی آورده است، عباراتی با مضمون وجود اشتقاق و علقه معنوی بین رحمان و «رحیم» وجود دارد که همین ارتباط سبب می‌شود تا وجود ارتباط لفظی بین این دو کلمه موجه باشد. در مقابل، با فحسی که در روایات انجام شد، روایاتی به دست آمد که مطابق قول مشهور، دال بر وجود ارتباط مفهومی بین «الرحمن» و «رحمة» هستند:

الف. «أنا الله الرحمن الرحيم، و أتى قد رحمت آدم و حواء لما شكيا إلى ما شكيا...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۹۵)؛ من الله رحمان رحیم هستم و به تحقیق زمانی که آدم و حوا به من شکایت کردند آن دو را مورد رحمت خود قرار دادم.

ب. «... فَإِذَا قَالَ: "الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ" قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: شَهِدَ لِي عَبْدِي أَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لَأَوْفَرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ...» (صدوق، بی تا - الف، ج ۱، ص ۳۰۰)؛ پس زمانی که [بنده] بگویند: «الرحمن الرحيم» (فاتحه: ۳)، خداوند - جل جلاله - می‌فرماید: شهادت داد بنده من که من رحمان رحیم هستم. شما را شاهد می‌گیرم که به تحقیق بهره‌ور او از رحمتم زیاد می‌کنم.

با روایاتی که برای هر دو قول بیان شد، می‌توان گفت: مطابق هر دوی آنها، رابطه‌ای معنوی بین «الرحمن» و «رحیم» و همچنین بین «الرحمن» و «رحمة» وجود دارد. مؤید وجود هر دو رابطه، روایتی است که نگارنده این مقاله به آن دست یافت:

«... فَعَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ! الصَّلَاةِ! فَإِنَّهَا مِنِّي بِمَكَانٍ وَ لَهَا عِنْدِي عَهْدٌ وَبَيْقٌ. فَالْحَقُّ بِهَا مَا هُوَ مِنْهَا زَكَاةُ الْقُرْبَانِ مِنْ طَيِّبِ الْمَالِ وَ الطَّعَامِ؛ فَإِنِّي لِأَقْبِلُ إِلَّا الطَّيِّبَ يَرَادُ بِهِ وَجْهِي وَ أَقْرَنُ مَعَ ذَلِكَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ؛ فَإِنِّي أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنَا خَلَقْتُهَا فَضْلاً مِنْ رَحْمَتِي لِيَتَعَاطَفَ بِهَا الْعِبَادُ وَ لَهَا عِنْدِي سُلْطَانٌ فِي مَعَادِ الْآخِرَةِ، فَأَنَا قَاطِعٌ مَنْ قَطَعَهَا وَاصِلٌ مَنْ وَصَلَهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۴۲)؛

پس بر تو باد به نماز! نماز! پس قطعاً آن نزد من جایگاهی دارد و برای آن نزد من پیمان اطمینان‌بخشی است. پس به نماز ملحق کن آنچه را که از نماز است و آن همان زکات قربانی است که از مال پاک و طعام پاک است. پس قطعاً من نمی‌پذیرم، مگر چیز پاک را که برای رضایت من است و آن را با صله رحم قرین گردان. پس قطعاً من رحمان رحیم هستم. من صله رحم را به خاطر فضلی که از جانب رحمتم بود، آفریدم تا بندگان به وسیله آن با یکدیگر عطوفت ورزند و برای آن نزد من حجتی در معاد آخرت است. پس من برنده کسی هستم که آن را قطع کند و وصل‌کننده به کسی هستم که آن را وصل کند.

ازیک‌سو، در این روایت، هم قبل از عبارت «فَأِنِّي أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» صله رحم ذکر شده و هم بعد آن که حکم قاطع و واصل رحم بیان گردیده است و رابطه آن را با دو اسم الرحمن و الرحيم مشخص می‌کند که این موضوع در راستای قول مصطفیٰ خمینی است. از سوی دیگر در عبارت «خَلَقْتُهَا فَضْلاً مِنْ رَحْمَتِي» بعد از «فَأِنِّي أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، به صراحت لفظ «رحمة» به کار رفته که بیانگر رابطه رحمت خداوند با ذکر دو اسم «الرحمن» و «الرحيم» است و این امر در جهت قول جمهور است.

بنابراین با وجود ارتباط مفهومی بین «الرحمن» با «رحمة» و همچنین با «رَحِم»، ادعای وجود رابطه لفظی مطابق هر دو قول موجه به نظر می‌آید.

با توجه به آنکه هیچ‌یک از دو قول، نه به لحاظ لفظی و نه به لحاظ معنوی نسبت به قول دیگر ارجح نیست، نظر جدیدی به اندیشه محقق این مقاله راه یافت که در فحوص خود، پیشینه‌ای برای آن نیافت که آن را به صراحت مطرح کرده باشد؛ می‌توان این لفظ را مشترک لفظی دانست؛ زیرا:

اولاً، به لحاظ ارتباط معنوی و مفهومی با توجه به برخی روایات مذکور، درمی‌یابیم که در کنار کلمه «الرحمن» سخنی از «رحمة» نیامده و این روایات ظهور در ارتباط معنوی و سنخیت این لفظ با «رَحِم» دارند. از سوی دیگر، در برخی روایات عکس این اتفاق رخ داده است؛ یعنی در جانب کلمه «الرحمن»، کلامی در رابطه با «رَحِم» مطرح نشده و در عوض، از «رحمة» خداوند بحث شده است.

ثانیاً، به لحاظ لفظی اشتقاق «الرحمن» از دو لفظ «رحمة» یا «رَحِم» موجه به نظر می‌رسد و به اشکالاتی که به اشتقاق آن از «رحمة» مطرح گردید نیز پاسخ داده شد. همچنین باید گفت: فرض اشتقاق همزمان از «رحمة» و «رَحِم» نیز ممتنع است و حتی اگر چنین بود، باید در تمام موارد استعمال، بر هر دو معنای مبدأ اشتقاق آن دلالت وجود می‌داشت، در حالی که با روایات مذکور آشکار شد که چنین نیست.

بنابراین با توجه به اثبات رابطه مفهومی «الرحمن» با «رحمة» و «رَحِم» و همچنین موجه بودن اشتقاق لفظی آن از این دو کلمه، به نظر می‌رسد ادعای مشترک لفظی بودن این کلمه معقول باشد. البته باید توجه داشت که ارتباط معنوی بین «رحمة» و «رَحِم» سبب رد اشتراک لفظی نمی‌شود؛ زیرا آنچه در اشتراک لفظی ملحوظ است، تعدد وضع به همراه اتفاق لفظ است و این امر در لفظ «الرحمن» بدان معنا خواهد بود که واضح یک بار این لفظ را از «رحمة» وضع نموده و بار دیگر از «رَحِم»، و فرض اشتقاق همزمان نیز - همان گونه که بیان شد - باطل است. همچنین تصرف در معنای «رحمة» برای بازگرداندن آن به معنای مشترکی بین دو مشتق منته، خلاف استعمال و غیرمقبول است. تعدد وضع «الرحمن» با وجود «اصل معنایی واحد» بین «رحمة» و «رَحِم» منافاتی ندارد و اتفاقاً ابن‌فارس (۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۹۸) که می‌کوشد غالباً کلمات را به «اصل معنایی واحد» برگرداند نیز «رحمة» و «رَحِم» را دارای اصل معنایی واحد «رقت و عطوفت» می‌داند.

این قول زمانی مناسب‌تر به نظر می‌رسد که توجه شود خداوند متعال دارای اسما و صفات فراوانی است که برای هر کمالی که انسان تصور کند، اسم و صفتی متناسب آن دارد؛ مثلاً، برای بخشش «غفور» بودن، برای کسب توان، «قدیر» بودن و برای فهم و درک، «علیم» بودن خداوند مطرح است. حال می‌توان برای اتصال و نزدیکی خداوند، اسم «الرحمن» مشتق از «رَحِم» را مدنظر قرار داد و برای رحمت عامه او، اسم «الرحمن» مشتق از «رحمة» را لحاظ کرد که بازگشت آنها به اصل معنایی واحد است؛ زیرا حکمت واضح اقتضا می‌کند که اشتراک لفظی این اسم، مستلزم وجه مشترک معنوی بین دو مشتق منته باشد، وگرنه جمع بین دو معنای کاملاً متنافر در یک لفظ به فصاحت قرآن آسیب خواهد زد (ر.ک: منجد، ۱۴۱۹ق، ص ۲۷۴).

۴. علم یا وصف؟

نظر مستقیم به استعمالات این کلمه، کمک شایانی به مشخص شدن نوع آن می‌کند. با تفحصی که در قرآن و روایات انجام شد، به نظر می‌رسد که از «الرحمن» به هر دو شکل علمی و وصفی استعمال شده است که به تفکیک منبع، مبحث آن در ادامه می‌آید:

۴-۱. استعمالات قرآنی

با جست‌وجویی که انجام شد، این کلمه ۱۶۸ بار در قرآن استعمال شده که در یک تقسیم ثنایی به این صورت است:
 اول. استعمال در «بسم الله الرحمن الرحيم» که در مجموع ۱۱۴ بار و از این تعداد، ۱۱۳ بار در ابتدای همه سوره‌ها بجز سوره توبه و یک بار هم در اثنای سوره «نمل» آمده است.
 ثانی. استعمال در غیر «بسم الله الرحمن الرحيم» که ۵۴ بار است.
 به سبب ترتب بعضی از مباحث قسم اول بر قسم دوم و همچنین اختلافی که در علمیت یا وصفیت «الرحمن» در بسمله شده است، ابتدا قسم اخیر را بررسی می‌کنیم:

۴-۱-۱. بررسی استعمال «الرحمن» در غیر «بسم الله الرحمن الرحيم»

به نظر می‌رسد که در اکثر قریب به اتفاق این ۵۴ مورد استعمال، «الرحمن» در جایگاه صفتی قرار نگرفته و تابع برای اسمی نیامده است. ظاهر آن است که این کلمه در مواضع کاربرد «الله» استعمال گردیده و مانند لفظ جلاله، از آن اراده علمیت شده است که برای نمونه چند آیه ذکر می‌گردد:

– «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...» (اسراء: ۱۱۰).

– «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» (فرقان: ۲۶).

– «أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدُّنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْفَعُونَ» (یس: ۲۳).

– «... وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ» (رعد: ۳۰).

– «وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (زخرف: ۲۰).

برخی از علمای نحو همچون ابن‌هشام نیز به چنین استعملاتی تمسک جسته‌اند - که در ادامه خواهد آمد. اما در مواضع قبلی (مانند دو آیه ذیل) لفظ «الرحمن» ظهور در جایگاه وصفی دارد:

– «قَالَ رَبُّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (انبیاء: ۱۱۲).

– «وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۶۳).

در این مواضع به علت مقارنت «الرحمن» با وصف «المستعان» در آیه اول و با «الرحيم» در آیه دوم و حمل شدن بر مبتدأ، جایگاه وصفی برای «الرحمن» اظهر است.

۴-۱-۲. بررسی استعمال «الرحمن» در «بسم الله الرحمن الرحيم»

برخی همچون ابن‌هشام (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۴۳)، ابن‌مالک و اعلم شستمری (ر.ک: سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص

(۵۹) این کلمه را عَلم می‌دانند و استادشان به آیاتی است که در آنها «الرحمن» در موضع استعمالی غیرتابعی و قابل جایگزین با «الله» به کار رفته است (ر.ک: ابن هشام، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۴۳؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۷۴). از سوی دیگر، بسیاری همچون ابن عطیه (۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۶۳)، ابوحیان (۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۸) و طبرسی (۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵) این کلمه را وصف می‌دانند و - چنان که خواهد آمد - در نوع وصفیت آن اختلاف نظر دارند. ابوحیان (۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۰) به نقل از ابوزید سهیلی در رد قول علمیت این کلمه می‌گوید: بدل و عطف بیان بودن برای این لفظ ممتنع است؛ زیرا اسم اول (الله) نیازی به تبیین ندارد؛ چون اعراف اسامی علم است. به دلیل قول اخیر در رد علمیت «الرحمن» اشکالی وارد است و آن اینکه عطف بیان گرفتن این کلمه از «الله» مشکلی ندارد؛ زیرا مطابق بیان تفتازانی (۱۴۱۶ق، ص ۹۶) در *المطول*، غرض عطف بیان منحصر در ایضاح اسم ماقبل خود نیست، بلکه گاهی برای مدح می‌آید؛ مانند آیه «جَلَّ اللَّهُ الْكِبْرَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ...» (مائده: ۹۷) که زمخشری (۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۸۱) درباره آن گفته است: «البيت الحرام» عطف بیان از «الکعبه» به غرض مدح است و نه به غرض توضیح؛ همان‌گونه که صفت گاهی چنین است. با نظر به استعمالات «الرحمن» در غیر بسمله‌های قرآن که پیش‌تر توضیح آن آمد، به نظر می‌رسد که قول اول بهتر باشد. هر چند مانعی برای پذیرش وصفیت نیز وجود ندارد و قابل جمع هستند.

۲-۴. استعمالات روایی

در روایات نیز در موارد بسیاری این کلمه در «بسم الله الرحمن الرحيم» به کار رفته است که توضیح آن با آنچه در بسمله قرآن گفته شد، تفاوتی ندارد. اما در غیر بسمله، به نظر می‌رسد که به هر دو شکل وصفی و علمی استعمال شده است و مانند قرآن، بیشتر استعمالات ظهور در اراده معنای علمی دارند؛ مانند:

- «... إِنَّ الْبَارَّ بِالْإِحْوَانِ لَيُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۱).
 - «كَلْتَانِ لَا أَحِبُّ أَنْ يُشَارِكَنِي فِيهِمَا أَحَدٌ: وَصُؤِي فَإِنَّهُ مِنْ صَلَاتِي، وَ صَدَقْتِي مِنْ يَدِي إِلَى يَدِي السَّائِلِ؛ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۴۵).
 - «{العقل} مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱).
- برخی استعمالات نیز ظاهر در وصفیت هستند؛ مانند:
- «...أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ...» (جرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۵۱۰).
 - «... أَنْتَ الرَّحْمَنُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ...» (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷۵).

با توجه به بررسی موارد استعمال قرآنی و روایی کلمه «الرحمن»، این کلمه در بیشتر موارد به شکل عَلم به کار می‌رود و در موارد کمتری به شکل وصف استعمال می‌شود و در هر دو صورت، نیازمند بررسی است؛ زیرا اگر وصف باشد تعیین هیأت صرفی آن نظیر صفت مشبیه یا صیغه مبالغه در شناخت معنای آن تأثیرگذار است و نیز اگر علم باشد، مشخص کردن هیأت صرفی آن قبل از علم شدن، گامی سودمند در جهت فهم مفهوم دقیق لفظ خواهد بود. از این نظر بجاست ماده و نوع وصفیت آن بررسی گردد:

۵. صفت مشبیه یا صیغه مبالغه؟

به فرض پذیرش وصفیت «الرحمن» لازم است از تعین هیأت وصفی آن بحث شود. در اینجا نیز دو قول یافت شد: الف) در بین قائلان به وصفیت «الرحمن»، نظر مشهور آن است که این کلمه صیغه مبالغه است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۸؛ طبرسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۵؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۶۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۷؛ سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۱؛ صافی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۲).

ب) در مقابل قول مشهور، برخی معتقدند: «الرحمن» صفت مشبیه است (قونوی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن ابی‌جامع، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۰؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۹۱).

با توجه به آنکه قول مختار در بحث «مبدأ اشتقاق» این کلمه، مشترک لفظی بودن «الرحمن» بود، به بررسی هر دو لفظ می‌پردازیم:

در صورتی که «الرحمن» را مشتق از «رَحِم» بدانیم، برتری قابل ملاحظه‌ای برای تعیین هیچ‌یک از دو هیأت صرفی به نظر نمی‌آید. تنها مسئله‌ای که شاید سبب قوت جزئی اختیار صفت مشبیه برای این لفظ شود، این است که وزن «فعلان» از اوزان مشهور صفت مشبیه است و استعمالات مشهوری همانند «عطشان» و «جوعان» دارد (ر.ک: استرآبادی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۱۴۴) که با لحاظ اینکه صفت مشبیه تنها از ماده لازم ساخته می‌شود و «رَحِم» نیز چنین است، «الرحمن» تطبیق کاملی با صفت مشبیه بودن پیدا می‌کند. ولی در نقطه مقابل، وزن «فعلان» از پنج وزن قیاسی صیغه مبالغه (فَعَّالٌ، فَعُولٌ، مِفْعَالٌ، فَعِيلٌ و فَعِلٌ) نیست و همچنین با وجود سماعی بودن اوزان دیگر، این وزن به‌مثابه وزنی از اوزان سماعی مشهور صیغه مبالغه ذکر نشده (ر.ک: حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۵۹؛ یعقوب، ۱۳۶۷، ص ۴۲۲) که سبب ضعف جزئی، ولی قابل مناقشه این قول به شمار آمده است.

اگر «الرحمن» را مشتق از «رحمة» بدانیم نیز برتری خاصی برای تعین صفت مشبیه یا صیغه مبالغه وجود ندارد. تنها ممکن است این اشکال به نظر برسد که این ماده متعدی است و صفت مشبیه از ماده متعدی ساخته نمی‌شود که به این اشکال قبلاً به طور کامل پاسخ داده شد (ر.ک: عنوان «مشتق یا جامد؟» در این مقاله).

بنابراین در هر دو فرض اشتقاقی، برتری خاصی برای تعین صفت مشبیه یا صیغه مبالغه بودن این کلمه وجود ندارد و هر دو هیأت وصفی صحیح به نظر می‌رسد.

۶. نوع الف و لام

با توجه به آنچه در عنوان سوم بیان شد، این کلمه به دو شکل عَلم و وصف به کار رفته است. از این نظر به بررسی نوع الف و لام در هر دو صورت می‌پردازیم:

در صورتی که «الرحمن» به شکل علم استعمال شده باشد، به نظر می‌رسد که الف و لام آن برای غلبه باشد که از اقسام الف و لام زائده غیر لازم است؛ یعنی ابتدا بدون الف و لام به شکل وصفی قابل صدق بر افراد گوناگون به کار رفته - که این استعمال، حتی بعد از علمیت نیز با روایاتی که آورده شده، حفظ گردیده - است و سپس علاوه بر استعمال وصفی، به شکل عَلمی که آن وصف تنها در او تعین دارد، به کار رفته است.

مؤید بر غلبه بودن الف و لام در این کلمه، نشانه‌ای است که ابن‌مالک (ر.ک: سیوطی، ۱۴۳۰ق، ص ۸۰) برای این نوع الف و لام ذکر می‌کند:

وقد يصير علماً بالغلبة مضاف او مصحوب أل كالعقبة
و حذف أل ذی إن تناد أو تذف أوجب و فی غیرهما قد تنحذف

با توجه به بیت اخیر، حذف الف و لام غلبه در حالتی که منادا واقع شود یا اضافه گردد، واجب است. نگارنده این مقاله با جست‌وجو در روایات، به استعمالاتی مطابق با همین موضوع دست یافت که برای نمونه، به چهار روایت اشاره می‌گردد:

«... يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۲).

«... يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمٌ... إِشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ...» (همان، ج ۲، ص ۵۲۴).

«... يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا فَرِّجْ هَمِّي وَ اكْشِفْ غَمِّي...» (همان، ص ۵۵۷).

«... يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۳۳۵).

در دو روایت نخست، «رحمن» به شکل منادا به کار رفته و بدون الف و لام است. همچنین در دو روایت بعدی، علاوه بر منادی واقع شدن، به شکل مضاف به کار رفته که مطابق قاعده، خالی از الف و لام است.

با توجه به آنکه این کلمه قبل از عَلم بالغلبه شدن تنها به شکل وصفی استعمال می‌شده و الف و لام موجود در کلمه قبل از علمیت بالغلبه، الف و لام عهد است (ابن‌هشام، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۱)، بنابراین به نظر می‌رسد الف و لام «الرحمن» در حالت وصفی الف و لام عهد باشد که نوع عهد ذهنی برای آن مناسب‌تر است؛ یعنی همان فرد خاصی که مخاطب به رحمانیت او علم دارد. البته از آن نظر که فطرت افراد سلیم القلب با رحمانیت خداوند آشناست، عهد حضوری گرفتن این الف و لام نیز اشکالی ندارد؛ بدین معنا که شخص سلیم القلب اساساً حضور چنین موجودی با وصف رحمانیت را درک می‌کند.

نتیجه‌گیری

با رد ادعای سریانی و عجمه بودن کلمه «الرحمن»، عربی بودن آن ثابت شد. با تحلیلی که ارائه گردید، مشخص شد که هیچ‌یک از دلایل قائلان به ارتجال این کلمه، صحیح به نظر نمی‌رسد و «الرحمن» بنا بر قول مشهور مشتق است. با نظر به استعمال این لفظ در روایات گوناگون که حاکی از اراده معنای خاص و متمایز برای آن است، نظر جدیدی مبنی بر «مشترک لفظی» بودن این کلمه مطرح شد که مطابق آن، منشأ اشتقاق اول «رحمة» به معنای مشهور آن است و منشأ اشتقاق دوم «رحیم» به معنای نزدیکی است. با فحص در استعمالات قرآنی و روایی، مشخص گردید که این لفظ به شکل وصف و عَلم به کار رفته است.

با پاسخ به اشکالات مطرح‌شده درباره صفت مشبیه بودن آن، تعیین این هیأت اشتقاقی برای آن، همانند صیغه مبالغه بودن آن موجه به نظر می‌رسد. اگر «الرحمن» به شکل عَلم استعمال شده باشد، نوع الف و لام آن زائده غیر لازم است؛ زیرا این کلمه علم بالغلبه است. اما اگر «الرحمن» به شکل وصف استعمال شده باشد، الف و لام آن عهد ذهنی یا حضوری است.

منابع

قرآن کریم

- الوسی، سید محمودین عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- ابن‌ابی‌جامع، علی‌بن‌حسین، ۱۴۱۳ق، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دار القرآن الکریم.
- ابن عطیه، عبدالحق‌بن‌غالب، ۱۴۲۲ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- ابن فارس، احمدبن زکریا، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن مالک، محمدبن عبدالله، ۱۴۲۰ق، *شرح الکافیة الشافیة*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن مشهدی، محمدبن جعفر، ۱۴۱۹ق، *المنزار الکبیر*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دار صادر.
- ابن هشام، عبدالله‌بن‌یوسف، ۱۴۱۰ق، *معنی اللیب عن کتب الاعراب*، ج چهارم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابوحیان، محمدبن یوسف، ۱۴۲۰ق، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر.
- استرآبادی، رضی‌الدین محمدبن حسن، ۱۴۰۲ق، *شرح ثافیة ابن‌الحاجب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، ۱۳۸۴، *شرح الرضی علی الکافیة*، تهران، موسسه الصادق للطباعة و النشر.
- بحرانی، سیدهاشم‌بن‌سلیمان، ۱۴۱۵ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، موسسه البعثة، قسم الدراسات الاسلامیه.
- بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر، ۱۴۱۸ق، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- تفتازانی، مسعودبن عمر، ۱۴۱۶ق، *المطول*، ج چهارم، قم، مکتبه الداوری.
- جامی، عبدالرحمن‌بن‌احمد، ۱۴۳۰ق، *شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جرجانی، عبدالقاهرین عبدالرحمن، ۱۴۳۰ق، *درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم*، اردن، عمان، دار الفکر.
- جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، ۱۳۷۶ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دار العلم للملایین.
- حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۴۱۶ق، *تفصیل وسائل الشیعة فی تحصیل مسائل الشریعة*، ج سوم، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام، لإحیاء التراث.
- حسن، عباس، ۱۳۶۷، *النحو الوافی*، ج دوم، تهران، ناصر خسرو.
- حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نور الثقلین*، ج چهارم، قم، اسماعیلیان.
- خمینی، سیدمصطفی، ۱۴۱۸ق، *تفسیر القرآن الکریم*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، ج سوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- سمین، احمدبن یوسف، ۱۴۱۴ق، *الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون*، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر، ۱۴۳۰ق، *البهجة المرضیة علی ألفیة ابن‌مالک*، چاپ نوزدهم، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۴۳۱ق، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- صافی، محمود، ۱۴۱۸ق، *الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه*، ج چهارم، دمشق، دار الرشید.
- صبان، محمدبن علی، ۱۴۲۵ق، *حاشیة الصبان علی شرح الأسمونی علی ألفیة ابن‌مالک*، بیروت، المکتبة العصریه.
- صدوق، محمدبن علی، بی‌تا - الف، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران، جهان.
- _____، بی‌تا - ب، *معانی الأخبار*، بیروت، دار المعرفه للطباعة والنشر.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن، ۱۴۳۰ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، بیروت، دار الأمیره.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، ج سوم، تهران، مرتضوی.

- طوسی، محمدبن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العین*، چ دوم، قم، هجرت.
 فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، چ دوم، تهران، مکتبه الصدر.
 قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
 قرطبی، محمدبن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
 قونوی، اسماعیل بن محمد، ۱۴۲۲ق، *حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی*، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
 کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، چ پنجم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
 ماوردی، علی بن محمد، بی تا، *النکت و العیون*، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 مدنی، سیدعلیخان بن احمد، ۱۴۳۱ق، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، قم، ذوی القربی.
 مرتضی زبیدی، محمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس*، بیروت، دار الفکر.
 مشکور، محمدجواد، ۱۳۵۷، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
 معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۷، *التفسیر الأثری الجامع*، قم، التمهید.
 منجد، محمد نورالدین، ۱۴۱۹ق، *الإشترک اللفظی فی القرآن الکریم بین النظریة و التطبيق*، دمشق، دار الفکر.
 نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت ﷺ لاحیاء التراث.
 یعقوب، امیل، ۱۳۶۷، *موسوعة النحو و الصرف و الإعراب*، بیروت، دار العلم للملایین.